

دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

تاریخ در همان روز اعلام شد که جسد او و همسرش آنتوان ویل که در ۲۰۱۳ در گذشته بود همزمان به پانتئون به خاک سپرده خواهد شد تا از یک دیگر جدا نباشند. پانتئون مکانی

است که بزرگترین شخصیت‌های مشهور و افتخار آفرین برای فرانسه در آنجا مدفونند مانند مادام ماری کوری، ویکتور هگو، ژرژ کلمانسو... و دیگران. در پیشانی این ساختمان نوشته شده تقدیم به مردان بزرگ، ملت حقشناس فرانسه.

با اینکه افراد خانواده سیمون ویل مذهبی نبودند، ولی او در وصیت‌نامه‌اش خواسته بود که برایش قدیش خوانده شود و این نیایش که در حقیقت یک شکرگزاری است ولی به غلط نماز

مردگانش می‌خوانند، پس از سخنرانی‌های رسمی در گورستان مونپارناس توسط ربای بزرگ پاریس و پسرانش انجام گرفت. سال‌های اول پزشکی را می‌گذراندم و در یکی از بیمارستان‌های مارسی استاژ میدیدم من شکم پرست هر روز به یک شیرینی فروشی می‌رفتم تا از شیرینی‌های مانده‌اش که آنها را بجای دورریختن به راهبه‌خانه‌ای می‌فرستاد تا خواهران روحانی شیرینی مجانی بخورند بهره‌ای ببرم. آنقدر رفتم و شیرینی خوردم تا بجایی که روابط شیرینی فروش و من صمیمانه شد و من مانند عضوی از آن خانواده به حساب می‌آمدم. روزی «نانی» دختر بزرگ آن خانواده وحشت‌زده به من گفت که خواهر کوچکش در همان بیمارستانی که من بودم بستری شده چرا که خواسته سقط جنین بکند و عفونت عمومی پیدا کرده است. بلافاصله خودم را به آنجا رساندم و «مادو» خواهر ۲۱ ساله زیبایش را دیدم که بنا بود او را به ماشین کلیه مصنوعی که برای اولین بار می‌خواستند آنرا بکار بیندازند وصل کنند. سقط جنین شاید برای نسل امروزی کاری ساده باشد که در بیمارستان انجام میدهند و خطری ندارد. افسوس در آن زمان چنین نبود. وقتی دختری بی‌موقع آبستن می‌شد، بدنبال زنی می‌گشت تا با یک میل بافندگی پرده جلوی رحم او را سوراخ کند. بدنبال خونریزی او را به بیمارستان می‌بردند تا نجاتش دهند. گاهی میشد ولی گاهی هم نمیشد و دختر بیگناه



هفته پیش روی جلد تمام جراید فرانسه بدون استثنا با کسی از چهره سیمون ویل زیور شده بود.

سیمون ویل که در سن ۸۹ سالگی از جهان رخت برکشید محبوب‌ترین فرانسوی در میان تمام شخصیت‌های سال‌های اخیر بود.

او ۱۶ سالش تمام نشده بود که یک روز گشتاپو که پدرش ژاکوب، مادرش ایون خواهرش میلو و نیز یک برادرش را قبلاً دستگیر کرده بود به مدرسه کالمت رفته و سیمون را دستگیر کرده و اول به بازداشتگاه رانسی در فرانسه و سپس به آشویتس راکائو فرستاد. آن روز ۳۰ مارس ۱۹۴۴ بود. روز قبلش سیمون امتحان دیپلمش را گذرانده بود.

در سال ۲۰۰۴ یعنی ۶۰ سال پس از این فاجعه که سیمون پدر و مادر و خواهرش را در آن سال از دست داد، با فرزندان نوه‌هایش به اردوگاه مرگ بازگشت تا وظیفه خود را که نهادهای فجایع نازی‌ها بود برای آنان انجام دهد. در جواب آیا آنها را می‌بخشید، او می‌گوید من که زنده‌ام و خانواده‌ای دارم، آنها را ببخشم که شش میلیون انسان بیگناه را فقط بخاطر یهودی بودنشان کشتند؟! نه من این حق را ندارم.

شاید مشکل باور کنید اگر بنویسم این بار هفتم یا هشتم است که در مقابل کاغذ می‌نشینم تا مطلبی در مورد سیمون ویل بنویسم و هنوز نتوانسته‌ام آنرا شروع کنم. چرا که هر بار بکر میکنم در مورد این شخصیت استثنایی آنقدر مقاله و کتاب نوشته‌اند، آنقدر بزرگترین نویسندگان و متفکرین معاصر با بان شیوا سخن رانده‌اند که حرف ناقص من ممکن است جنبه نیانت به او را پیدا کند. می‌دانم هستند که می‌توانند هزار بار بهتر از من او را معرفی کنند. برای من باعث افتخار است که یکی از جشن‌هایی که در نیس ترتیب داده بودم، به او دست بدهم و چند کلامی با او صحبت کنم؛ خاطره دردناکی از دوران جوانی بالاخره انگیزه تصمیم به نوشتن این مقاله شد.

لازم به یادآوری است که از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون هیچ تشییع جنازه‌ای با چنین ابهت و حضور همگان از جناح‌های چپ، راست و تمام ادیان صورت نگرفته و برای اولین بار در

در این ماجرا جان می‌باخت. و این بلایی بود که به سر «مادو» ۲۱ ساله آمد و از دنیا رخت بربست. قربانی دیگری که خود شاهد آن بودم پرستار نوجوانی بود که یک روز جمعه در بیمارستان با هم کار می‌کردیم. روز دوشنبه که به بیمارستان رفتم خبر مرگش را شنیدم که به هنگام سقط جنین از این دنیا رفته بود.

وقتی سیمون ویل که وزیر بهداشتی فرانسه بود قانون آزادی سقط جنین را به مجلس برد در سخنرانی تکان دهنده‌اش گفت: هیچ زنی با میل و اشتیاق به سقط جنین تن در نمی‌دهد و با این کار جسم و روحش برای همیشه آزرده می‌گردد ولی اگر مجبور به این عمل شود باید این عمل بصورت قانونی و با نظارت پزشک و حمایت جامعه انجام شود نه مخفیانه و در شرایط خطرناک.

یکی از مخالفان از بین صدها مخالف که به او حمله میکردند در مجلس سیمون ویل را مخاطب قرار داد و گفت شما در حقیقت مثل نازی‌ها این نطفه‌ها را به کوره‌های آدم‌سوزی می‌خواهید بفرستید! او نمی‌دانست که سیمون ویل خود یکی از بازماندگان کوره‌های آدم‌سوزی بود.

بعدها از او پوزش طلبید ولی بهر حال این قانون به تصویب رسید و هر سال صدها زن بیگناه از مرگ حتمی نجات می‌یابند. این یکی از قوانینی بود که بنام قانون سیمون ویل معروف شد ولی شهرت سیمون ویل ده‌ها دلیل دیگر نیز داشت. وی که چهره شناخته شده‌ای در مبارزه برای رفع تبعیض حقوق زنان در جهان بود، در ۱۹۷۹ به عنوان رئیس پارلمان اروپا نیز انتخاب شد.

به گفته همگان، سیمون ویل زنی بود بی‌همتا. او که بطور معجزه‌آسایی از کارخانه عظیم و شوم یهودی‌سوزی نازی‌ها نجات یافت بقول خودش بیش از یکسال طول کشید تا دوباره بیاموزد که او یک انسان است و زندگی را از سر بگیرد. او با آنتوان ویل ازدواج کرد. دو پسر از سه پسرش در روز ختم او سخنانی بس هیجان‌انگیز ایراد کردند که نشان میداد او در عین حالی که مادری بس مهربان و دلسوز بود، چگونه به آنها درس درستکاری، شهامت و خدمت به دیگران را می‌آموخت.

پسر هفتاد ساله‌اش در طی مراسم تجلیل قبل از خاکسپاری چنین گفت: «مادر عزیزم من حتی تو را بخاطر قرابه پر از آبی که سر میز روی سرم خالی کردی می‌بخشم زیرا سخنانم را زن ستیز تلقی کرده بودی.»

سیمون ویل در دهه دو هزار عضو شورای قانون اساسی فرانسه بود و در سال ۲۰۱۰ عضو رسمی آکادمی فرانسه شد. سیمون ویل می‌گفت یا ما باید با آلمانی‌ها صلح کنیم و اتحادیه اروپا را بسازیم اگر نه تا چند دهه دیگر باید شاهد

جنگ دیگری مانند جنگ‌های گذشته باشیم. سیمون ویل به شهادت آنانی که او را خوب می‌شناختند در تمام زندگی یک بار از «آلمانی‌ها» با کینه و یا نفرت سخنی بر زبان نیاورد.

هنگامی که از زندگی روزانه اش در کارخانه‌های مرگ آفرین نازی‌ها از او سوال کردند که آیا آنوقت‌ها هم گریه می‌کردی؟! او جواب داد، نه هرگز گریه نمی‌کردم چون درد و رنج از حد گریه گذشته بود. او تا سال‌ها بعد از نجات یافتن از آشویتس بیرکناو در آن باره سخن به زبان نیاورده بود تا بجائی که آن نماینده بی‌خبر در مجلس فرانسه اینگونه که در بالا گفتیم به او پرخاش کرد.



همراه با ژاک شیراک در سال ۲۰۰۵ در بازدید از آشویتس

سال‌ها بعد یعنی در سال ۱۹۷۴ او همراه با پسران و یکی از نوه‌هایش که ۱۷ ساله بود به آشویتس رفت تا مرگخانه‌ای که در آن با مادرش وحشت مرگ را چشیده بود به آنها نشان دهد و برایشان شرح دهد که چگونه آنها را با ترن‌های حیوانات در آن محیط وحشت‌زا خالی می‌کردند و در هیاهوی مخلوط از صدای مخوف پلیس‌ها همراه با واغ واغ وحشتناک سگ‌ها موهایشان را می‌تراشیدند و سپس روی بازویشان شماره خالکوبی می‌کردند تا آنها را از انسانیت به یک شماره تبدیل کنند. او می‌گفت هنوز سوزش آن خالکوبی را بر بازویم حس می‌کنم.

هنگامی که سیمون ویل به عضویت آکادمی فرانسه، بزرگترین و باحرمترین مقام در فرانسه انتخاب شد بر روی شمشیری که بنا به رسم و سنت آکادمی به کمرش آویخته شده بود بنا به درخواستش در کنار دو شعار فرانسوی: «آزادی - برابری - برادری» و اروپایی: «متحد در تنوع»، شماره‌ای که نازی‌ها روی بازویش خالکوبی کرده بودند نیز ثبت شده بود:

۷۸۶۵۱

نیس - ژوئیه ۱۹۷۳